



راوی چشم‌ها

روایت هنری از قصه چشم‌ها به بهانه روز جهانی نابینایان (عصای سفید)

■ محمد پرویزی

«در سمسفونی‌ها گاهی آهنگی آرام از میان هیاهوی ار کسترتر رخنه می‌کند. این آهنگ، خفیف و لطیف پخش می‌شود، اما به دل شما می‌نشیند. دائماً انتظارش را دارید، باز این صدای خفیف تکرار می‌شود، منتها این دفعه بیش از بار اول شما را می‌گیرد. کم‌کم تمام ار کستر یکصدا همان آهنگ دلخواه شما را با چنان قدرتی می‌نوازند که دیگر اختیار از دستستان در می‌رود. مصیبت‌های جگر خراش هم همین‌طور بروز می‌کنند؛ انسان اول، تمام عمق آنها را ادراک نمی‌کند، گاهی خودی نشان می‌دهند و در نیستی فرو می‌روند، اما ناگهان تمام ار کسترتر به‌صدا درمی‌آید، آن وقت اشک از چشم‌های شما جاری می‌شود در حالی که خودتان هم نمی‌دانید برای چه گریه می‌کنید…»

■ چشم‌ها به روایت ادبیات

«بزرگ علوی» در «چشم‌هایش» از مصیبت می‌گوید، از عمق مصیبت که جگر خراش است و نحوه حضور مصیبت در زندگی که تدریجا وارد می‌شود و نوع مواجهه با مصیبت که از سر نا آگاهی است. در مکتب تشیع مصطفوی ما به رنج آگاهی مواجهیم. رنج، درد خودخواسته و فهمیده و پذیرفته‌است در مقابل زجر که درد ناخواسته و نفهمیده و نپذیرفته است؛ رنج، زجر نیست؛ رنج، درد معنادار است، زجر در بی‌معناست؛ درد پوچ، مانند مناسک پیاده‌روی اربعین که آکنده از رنج است و تهی از زجر؛ سفر اربعین و مناسک پیاده‌روی آن برهه تأویل درد و تحویل زجر به رنج است، روزهای معنادار رنج آگاهی… در ساحتی دیگر، این روزها لبنان، سرزمینی که در کشاکش تاریخ پرشیب و فراز خویش، پرچم‌دار تشیع بوده است و مهد علما و فضایی فداکاری که در مسیر اعتقادات و اندیشه‌های

و جاودانه‌اش می‌سازد:

هنگامی که بیروت می‌سوخت

و آتش‌نشان‌ها لباس سرخ بیروت را می‌شستند و تلاش می‌کردند تا

گنجشککان روی گل‌های گچ‌بری را آزاد کنند… من پابرهنه در خیابان‌ها

بر آتش‌های سوزان و ستون‌های سرنگون

و تکه‌های شیشه‌های شکسته می‌دویدم

در حالی که چهره تو را که بود چون کبوتری محصور جست‌وجو می‌کردم

در میان زبانه‌های شعله‌ور…

… چرا که من مخالف سوختن گره‌های زیبا

چشم‌های زیبا

و شهرهای زیبایم…

نزار نگران چشم‌های سوخته بود، اما امروز نیست که ببیند رزمندگان حزب‌الله پیروز چشم‌های‌شان را چه آگاهانه پیشکش مقاومت کرده‌اند.

ابتدای مهرماه بود که ضاحیه جنوبی در بیروت، هدف یک حمله سایبری (امنیتی - اطلاعاتی) قرار گرفت. در یک عصر پاییزی به ناگاه تعداد قابل توجهی از دستگاه‌های ارتباطی رایج در لبنان که به صورت خاص مورد استفاده رزمندگان و فرماندهان حزب‌الله هم بود، متعجر شدند. تحلیل‌ها از نقض پروتکل‌های امنیتی خبر می‌دادند. کف میدان دست‌های قطع شده و چشم‌های تخلیه‌شده، بار دیگر نگرانی‌های نزار قبانی را پیش چشم‌مان می‌آورد.

این شروع هفته‌های پر درد ضاحیه بود که تا همین امروز هم به‌رغم داغ‌های سنگینی که بر دل‌مان نمانده، هنوز آرام نگرفته است. بعد از زخم چشم‌ها ما داغ عزیز دیدیم؛ داغ سیدحسن… اما در این میانه، قبل و بعد از شهادت «سیدحسن نصرالله»، منش رزمندگان حزب‌الله باب تازه‌ای در روایت جهاد گشود. مصاحبه‌های مجروحان این حادثه و بعضاً خانواده‌های‌شان نه از سر ضعف بود و نه نشانی از گلابه داشت، بلکه توأمان حماسه و عشق را به تصویر می‌کشید. حماسه مبارزه تا سرحد جان و عشق به رهبری محور مقاومت؛ نیروهای حزب‌الله پیش‌تر و در بدو ورودشان به سازمان رزم، درد را به آغوش کشیده بودند، اما در فقره اخیر این رنج‌آگاهی تجلی دیگری یافت. آنجا که «ناصر فیض» از قول مادر کودک لبنانی که دستش آسیب دیده و یک چشمش تخلیه شده بود، تعریف می‌کرد: «وقتی خبر شهادت سیدحسن نصرالله اعلام شد و فرزندم خبر را شنید، همه در حال گریه کردن بودند و من هم اشک می‌ریختم. کودکم وقتی متوجه گریه کردن من شد گفت برای چه گریه می‌کنید؟ فکر مگر بود سیدحسن به شکل دیگری از این دنیا برود؟» یا آنجا که همسر زرمنده حزب‌الله که خودش و همسرش هر دو نابینا شده بودند در یک ویدئو اعلام کردند: «بلکه توأمان هر کدام یک چشم از دست دادیم، اما بصیرت‌مان همچنان باقی است و این از بینایی مهم‌تر است.»

یک کاسه خون… چشم غروب‌آلود آفاق است

هر صبح و شب دنیا به خون تازه مشتاق است

رو می‌کند هر روز طری تازه از کشتن

ماهییم و حیرت پس که این سالخ، خلای است

از چشم ما گر بنگری این زهر تریاق است

این چشم‌های غرق خون، دستان بی‌پیکر

تعبیر بانگ «کلنا عباس» عشاقی است

رفته‌ست آه کودکانش تشنه تا عبوق

ای اذن میدان! طاقت عباس‌ها طاق است

«محمد مهدی سیار»

حالا نگاه ما بعد از رنج به چشم‌ها هم تغییر کرده. در حواس پنج‌گانه هر بی‌وفایی و بدهدیی محتمل است، چون چشم و گوش فی نفسه مُدرک نیستند و این نفس ماست که با این ابزار می‌بیند و می‌شنود. چشم از خود دید ندارد و نفس، مدام شعاع دید را به او افاضه می‌کند، اما فقط اگر شرایط دیدن مهیا باشد (نور، نبود مانع و…) می‌تواند ببیند، آن هم با دنیایی از خطای دید!

اینجاست که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «بیناترین مردم کسی است که عیب‌های خود را ببیند و از گناهانش کنده و جدا شود.» در کلام نورانی دیگری از حضرت روایت شده است: «کوری دیده، بهتر از کوری بصیرت است» یا می‌فرماید: «نگاه دیده سود ندهد، آنجا که چشم دل کور باشد» کار بصیرت آنقدر بالا می‌گیرد که علم جهاد با نفاق را فقط در دست اهل صبر و بصر می‌بینند: «وَقَدْ فَتَحَ بَابَ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ، وَ لَا تَحْمِلْ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرِ وَ الشَّيْرِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳)

در نص صریح قرآن هم کسانی که از هواهای نفسانی می‌گذرند، با لفظ «میسرون» یاد می‌شوند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّحْشَرُونَ﴾

ذیل این آیه از «هام باقر» (ع) منقول است که فرمود: «از مؤمن خواسته‌اند که با نفس خود به مبارزه برخیزد تا بر او پیروز شود، گاهی در اثر مبارزه، انحراف نفس را جلوگیری می‌کند و مخالفت

با هوای نفس خود در راه خدا می‌کند و گاهی نفسش او را بر زمین می‌زند و پیرو هوای نفس می‌شود؛ (اینجاست که) خداوند دستش را می‌گیرد و بلندش می‌کند و او از جای برمی‌خیزد؛ خدا از خطایش می‌گذرد و او نیز متذکر می‌شود و رو به توبه و بیم و ترس می‌آورد که این مطلب موجب افزایش بصیرت و بینش او می‌گردد چون ترسش افزون شده است.»

سخن گفتن از ورا ی این پرده، کمتر به لسان میسر می‌شود، چراکه در بیش اوقات، زبان الکن از ترجمان این ماجراست:

گویند: مگو سعادتی، چندین سخن از عشق… می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها… هیچ چیز به شما نگفتم، آنچه درون مرا



د

فیلم‌هایی هستند که به یک شخصیت نابینا و قصه زندگی‌اش بسنده نمی‌کنند، بلکه از منظر هستی‌شناختی با مخاطب خود سخن می‌گویند. یکی از فیلم‌هایی که با این مضمون ساخته شده و برای نگارنده تجربه‌ای همراه با تلنگر مدام را به همراه دارد، سینمایی «بیدمجنون» است. جایی که مجیدی تلاش می‌کند حقیقت را از مجرای کنار زدن حجاب داریم که همین دو ویژگی دستمایه اصلی داستان فیلم را شکل می‌دهند.

«از کرخه تا راین» را می‌توان اولین اثر سینمایی ذیل دسته‌بندی کاملاً ذوقی بسنجی در شهر دانست که از قضا خود حامی‌کیا در چند فیلم دیگرش این ایده را تکرار کرد. بسنجی در شهر، شمالی یک انسان انقلاب اسلامی را روایت می‌کند که در زندگی نرمالیزه شده روزمره و مدرن دچار بحران هویتی شده، موضوعی که پیشتر در رسانه بفاتر بدان پرداخته‌ایم.

در این میان، فیلم‌هایی هم هستند که را فراتر نهاده و به یک شخصیت نابینا و قصه زندگی‌اش بسنده نمی‌کنند، بلکه از منظر هستی‌شناختی با مخاطب خود سخن می‌گویند. یکی از فیلم‌هایی که با این مضمون ساخته شده و برای نگارنده تجربه‌ای همراه با تلنگر مدام را به همراه دارد، سینمایی «بیدمجنون» است. جایی که مجیدی تلاش می‌کند حقیقت را از مجرای کنار زدن حجاب نفس نمایان کند و نه از پشت پرده چشم‌ها. «وحید یامین‌پور» در یادداشتی در این باره می‌نویسد:

«بیدمجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جراحی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد، بینایی خود را باز می‌یابد. ششمین فیلم بلند مجیدی که پس از فیلم‌های بدوک، پدر، بهچه‌ها، آسمان، رنگ خدا و باران ساخته شده است. «بید مجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جزء پرطرفدارترین فیلم‌های بیست‌وسوم فجر بود که در ۹ رشته نامزد در یافت سیمرغ شد و در نهایت چهار سیمرغ بلورین را به خود اختصاص داد. «پرویز پرستویی» بازیگر نقش اصلی، در طول این فیلم خواندن و نوشتن خط پریل را یاد گرفت.

حضور آدمی را ممکن می‌کند. نداشتن چشم سر، امتناعی در قوه خیال ایجاد نمی‌کند. آنها که نمی‌بینند، قوه دیدن حقیقی را از دست نمی‌دهند. ما همچنان با سمع در عالم هستیم؛ می‌شنویم و سخن می‌شنویم پس امکان دیدن و اندیشیدن داریم، اما آنکه نمی‌شنود با ۱۰۰ دیده هم نمی‌تواند ببیندش، چون زبان ندارد.» «بید مجنون» داستان مردی است که پس از سال‌ها طی عمل جراحی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد، بینایی خود را باز

می‌یابد. ششمین فیلم بلند مجیدی که پس از فیلم‌های بدوک، پدر، بهچه‌ها، آسمان، رنگ خدا و باران ساخته شده است. «بید مجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جزء پرطرفدارترین فیلم‌های بیست‌وسوم فجر بود که در ۹ رشته نامزد در یافت سیمرغ شد و در نهایت چهار سیمرغ بلورین را به خود اختصاص داد. «پرویز پرستویی» بازیگر نقش اصلی، در طول این فیلم خواندن و نوشتن خط پریل را یاد گرفت.

حضور آدمی را ممکن می‌کند. نداشتن چشم سر، امتناعی در قوه خیال ایجاد نمی‌کند. آنها که نمی‌بینند، قوه دیدن حقیقی را از دست نمی‌دهند. ما همچنان با سمع در عالم هستیم؛ می‌شنویم و سخن می‌شنویم پس امکان دیدن و اندیشیدن داریم، اما آنکه نمی‌شنود با ۱۰۰ دیده هم نمی‌تواند ببیندش، چون زبان ندارد.» «بید مجنون» داستان مردی است که پس از سال‌ها طی عمل جراحی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد، بینایی خود را باز می‌یابد. ششمین فیلم بلند مجیدی که پس از فیلم‌های بدوک، پدر، بهچه‌ها، آسمان، رنگ خدا و باران ساخته شده است. «بید مجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جزء پرطرفدارترین فیلم‌های بیست‌وسوم فجر بود که در ۹ رشته نامزد در یافت سیمرغ شد و در نهایت چهار سیمرغ بلورین را به خود اختصاص داد. «پرویز پرستویی» بازیگر نقش اصلی، در طول این فیلم خواندن و نوشتن خط پریل را یاد گرفت.

در همین راستا سیدمجتبی طباطبایی هم با همین اطلاعات کم‌ر همت بست به ساختن فیلمی درباره حضرت معصومه (س) و سفر ایشان از مدینه به مرو برای دیدار امام‌زاده(ع) و سرانجام فیلم سینمایی «اخت‌الرضا» با مشارکت آستان مقدس حضرت معصومه (س)، مجموعه شبکه‌های کرپلا وابسته به عتبه حسینیّه و از سوی سازمان سینمایی سوره تولید شد و سال گذشته در همین ایام اکران عمومی‌اش را شروع کرد.

فیلمی که اولین اثر سینمایی‌اش با محوریت شخصیت حضرت معصومه (س) این بانوی کرامت است. فیلم خالی از ایراد نیست و نریشن‌های خوشایند ابتدایی اثر، وقتی به تعداد زیاد از دهان دیگر شخصیت‌ها نیز شنیده می‌شود کمی روایت را از خط حظ خارج می‌کند و البته شاید می‌شد نسخه‌ای این فیلم کوتاه‌تر بوده در عالم موسیقی قرار بدهد و اما وفادار بسودن روایت به مستندات تاریخی موثق و در عین حال کشش قاپ‌ها و بازی‌ها برای تماشای اول تا آخر داستان قابل توجه و تحسین است.

نکته دیگر در فیلم، نشان ندادن چهره حضرت معصومه (س) و دوربین را به جای این شخصیت در قاب جا دادن است، کارگردان فیلم درباره آن اینطور توضیح داده که «الگوی من در این فیلم، مصطفی‌عقاد بود و هنوز بعد از چند دهه می‌بینید فیلم «محمد رسول‌الله» زنده است و نمی‌توانید بگویید تخیل فیلمساز است.»

او همچنین درباره سیر ساخت این فیلم و بهره بردن از تجارب قبلی برای گرفتن بهترین نتیجه می‌گوید: «این اثر سینمایی یا بهتر بگوییم

دوشنبه ۲۳ مهر ۱۴۰۳ | ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۴۴۶

خود را در سبک و شیوه اجرا وامدار او می‌دانند، در شش سالگی بینایی خود را به دلیل ابتلا به آب‌سیاه از دست داد.

■ **چشم‌ها به روایت سینما**

از هنرمندان نابینا که بگذریم، به آثار ی با قهرمانان نابینا یا سوژه‌هایی در خصوص نابینایی می‌رسیم، یکی از حوزه‌هایی که آثار قابل توجهی در آن با این تم خلق شده حوزه سینماست؛ این بار نتایجی که از جست‌وجو در فضای اینترنت یا حتی غالب نشریات فرهنگی و هنری می‌بینیم مملو از سایت‌ها و مجلاتی است که با ارائه لیست‌های کوتاه و بلند آثار سینمایی یا بعضا تلویزیونی را معرفی می‌کنند که یک فرد نابینا به‌عنوان بازیگر نقش اول در قالب قهرمان یا ضدقهرمان ظاهر شده است. برای نمونه خارجی این آثار شاید بتوان به «بوی خوش زن» یا بازی خیره‌کننده «آل پاچینو» یا «چشم‌ها» از سینمای بالیوود یا بازی «آمینا‌پاجان» اشاره کرد، اما شاید نمادین‌ترین فیلمی که در آن یک قهرمان نابینا حضور دارد، «روشنایی‌های شهر» اثر بی‌بدیل «چارلی چاپلین» باشد. چاپلین در این فیلم در نقش یک واکرد، عاشق دختری نابینا می‌شود و از هیچ تلاشی برای کمک به او و رساندن او به آرزویش که باز پس‌گیری بینایی‌اش است، دریغ نمی‌کند. «روشنایی‌های شهر»، شاهکاری است که از ظرافت و مهارت بی‌نظیر چارلی چاپلین، داستانی از عشق، امید، حسرت و گذر زمان را روایت می‌کند و در خاطره‌ها ماندگار می‌شود. این فیلم در دورانی ساخته شد که چهار سال از ورود صدا به سینما می‌گذشت و سینمای صامت رو به افول بود. چاپلین که خود مخالف سرسخت سینمای ناطق بود با این فیلم، گذر از دوره‌ای طلایی و آغاز عصری نور را به تلخی به تصویر می‌کشد. گویی در این لحظه، تمام حسرت‌ها و دلتنگی‌هایش برای دوران از دست رفته در چشمانش موج می‌زند.

در سینمای ایران هم شاید «رنگ خدا» از «مجید مجیدی» از «گل‌های داوودی» اثر «رسول صدرعاملی» و «از کرخه تا راین» از «حاتمی‌کیا» نوستالژیک‌ترین فیلم‌هایی باشند که قهرمانان‌شان از نعمت بینایی محرومند و به اصطلاح روشندن هستند.

«رنگ خدا» تصویری بدیع از دنیای یک کودک نابینا ارائه می‌کند و مجیدی به خوبی در «محسن رضانی»، بازیگر روشندن برای القای معصومیت این افراد استفاده می‌کند؛ فیلم آنقدر اثر گذار است که «استیخان هلدن» در سپتامبر ۱۹۹۹ در «نیویورک تایمز» می‌نویسد: «این فیلم در حد بالاترین درجه وضوحی که یک فیلم ممکن است بدان برسد، نشان می‌دهد که دارای رسانی دینی است، اما تجربه‌ای ژرف از تأمل در جهان طبیعی را در اختیار ما قرار می‌دهد. فیلم رنگ خدا گوهری از دیگر است که از سرچشمه‌ای واحد، یعنی یکی از پویاترین سینماهای ملی جهان به ما عرضه شده است.» این علاوه بر جوایز فراوان و موفقیت‌هایی است که فیلم در گیشه به دست می‌آورد.

در «گل‌های داوودی» هم ما «بیژن امکانیان» را با دوبله ماندگار «خسرو خسروشاهی» به عنوان یک جوان عاشق پیشه روشندن داریم که همین دو ویژگی دستمایه اصلی داستان فیلم را شکل می‌دهند.

«از کرخه تا راین» را می‌توان اولین اثر سینمایی ذیل دسته‌بندی کاملاً ذوقی بسنجی در شهر دانست که از قضا خود حامی‌کیا در چند فیلم دیگرش این ایده را تکرار کرد. بسنجی در شهر، شمالی یک انسان انقلاب اسلامی را روایت می‌کند که در زندگی نرمالیزه شده روزمره و مدرن دچار بحران هویتی شده، موضوعی که پیشتر در رسانه بفاتر بدان پرداخته‌ایم.

در این میان، فیلم‌هایی هم هستند که را فراتر نهاده و به یک شخصیت نابینا و قصه زندگی‌اش بسنده نمی‌کنند، بلکه از منظر هستی‌شناختی با مخاطب خود سخن می‌گویند. یکی از فیلم‌هایی که با این مضمون ساخته شده و برای نگارنده تجربه‌ای همراه با تلنگر مدام را به همراه دارد، سینمایی «بیدمجنون» است. جایی که مجیدی تلاش می‌کند حقیقت را از مجرای کنار زدن حجاب نفس نمایان کند و نه از پشت پرده چشم‌ها. «وحید یامین‌پور» در یادداشتی در این باره می‌نویسد:

«بیدمجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جراحی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد، بینایی خود را باز می‌یابد. ششمین فیلم بلند مجیدی که پس از فیلم‌های بدوک، پدر، بهچه‌ها، آسمان، رنگ خدا و باران ساخته شده است. «بید مجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جزء پرطرفدارترین فیلم‌های بیست‌وسوم فجر بود که در ۹ رشته نامزد در یافت سیمرغ شد و در نهایت چهار سیمرغ بلورین را به خود اختصاص داد. «پرویز پرستویی» بازیگر نقش اصلی، در طول این فیلم خواندن و نوشتن خط پریل را یاد گرفت.

حضور آدمی را ممکن می‌کند. نداشتن چشم سر، امتناعی در قوه خیال ایجاد نمی‌کند. آنها که نمی‌بینند، قوه دیدن حقیقی را از دست نمی‌دهند. ما همچنان با سمع در عالم هستیم؛ می‌شنویم و سخن می‌شنویم پس امکان دیدن و اندیشیدن داریم، اما آنکه نمی‌شنود با ۱۰۰ دیده هم نمی‌تواند ببیندش، چون زبان ندارد.» «بید مجنون» داستان مردی است که پس از سال‌ها طی عمل جراحی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد، بینایی خود را باز می‌یابد. ششمین فیلم بلند مجیدی که پس از فیلم‌های بدوک، پدر، بهچه‌ها، آسمان، رنگ خدا و باران ساخته شده است. «بید مجنون» در سال ۸۳ و از سوی «حوزه هنری» ساخته شد و جزء پرطرفدارترین فیلم‌های بیست‌وسوم فجر بود که در ۹ رشته نامزد در یافت سیمرغ شد و در نهایت چهار سیمرغ بلورین را به خود اختصاص داد. «پرویز پرستویی» بازیگر نقش اصلی، در طول این فیلم خواندن و نوشتن خط پریل را یاد گرفت.

داکیو درام با همان مستند داستانی، سومین تجربه تاریخی من در حوزه تاریخ اسلام بود، در آثار قبلی در جایگاه تولید یا تهیه‌کننده قرار گرفته بودم و در مورد فیلم «مسلمان فارسی» یک همکاری خوب با عتبه عباسی (ع) داشتم، بعد از بازتابی که در کشور عراق و کشورهای خلیج‌فارس از دیدن این فیلم رخ داد، برای تجربه بعدی از ما برای بازسازی یک مستند ۳۰-۴۰ دقیقه‌ای، در عتبه حسینی و استان مقدس حضرت معصومه (س) دعوت به عمل آمد.

یکی از چالش‌های ما این بود که خیلی نمی‌توانستیم نزدیک شخصیت معصوم و در این فیلم حضرت معصومه (س) شویم و این کار خیلی ملاحظات داشت، برای همین سعی کردیم فیلم را در سکوت کامل خبری پیش ببریم تا کمتر حساسیت‌ها را رنگبخته شود. وقتی تصویربرداری فاز یک پروژه انجام شد، این دل و جرئت را پیدا کردیم که آن را تبدیل کنیم به یک داکیودرام سینمایی.» حال این داکیودرام سینمایی که جز ایران، در آن سوی مرزها از پاکستان، لبنان و عراق گرفته تا اسپانیا به نمایش درآمده، در شبکه پخش خانگی نیز قابل تماشا و در دسترس است. اثری که با همه‌راز فرودها و مزیت‌ها و معایب اولین و تنها اثر سینمایی تولید شده درباره حضرت معصومه (س) و سفر اجباری ایشان از مدینه به مرو است. بانویی از خاندان بخشش که جا دارد در عرصه هنر و به ویژه در پرده نقره‌ای سینما به ایشان بیشتر و بهتر پرداخته شود تا همه بدانند پناه و مأمن آرامشی که مزارش در قم است، چگونه به اینجا آمده و گراماتش چه بوده که تاکنون نه تنها مردم این شهر که همه مردم ایران از برکت وجودش و جودش بهره می‌برند.